انقلاب مشروطيت، عبرت‏ها و اندرزها

مرتضى شيرودى‏

مقدمه‏

مشروطيت در اروپا به دليل تغيير انديشه در زمينه‏هاى مختلف دينى، سياسى، اقتصادى و اجتماعى تحت تأثير رنسانس به وجود آمد. رنسانس تفسير جديدى از انسان ارائه داد. در غرب، شاه از قدرت زيادى برخوردار بود. قوانين حاكم، بورژواها را در مقابل اشراف فئودال و دخالت‏هاى شاه محفوظ مى‏داشت، اما تفسير جديد از دين و آزادى راه را براى گسترش فرهنگ آزادى هموار ساخت.

«لوتر» و «كالون» نهضت اصلاح دينى را به وجود آوردند و بدين ترتيب تفسير جديدى از دين و انسان صورت گرفت. بر مبناى نگرش جديد، امكان ايجاد ارتباط بلاواسطه با خداوند، بالا رفتن شأن انسان، نفى نظريه برترى كشيشان، نفى اعمال زور و شدت عمل در عرصه ديانت، حمله به امتيازات نارواى كليسا، برابرى روحانى با غير روحانى، تأكيد بر كرامت انسانى، از بين رفتن خرافات دينى و تبيين جوهر دين در رها كردن انسان از رقيت جباران، ممكن مى‏شد.

فلسفه نوين، قدرت شاه را مشروط به خدمت او به خداوند و مردم مى‏دانست و بر اين باور بود كه در غير اين صورت او از قدرت معزول خواهد شد. در تفسير جديد از دين، دين و سياست دو بعد از ابعاد وجودى انسان را تشكيل دادند كه قلمرو يكى امور معنوى و ارزش‏هاى اخلاقى و بايدها و نبايدهاى مذهبى بود و قلمرو ديگرى امور سياسى و معيشتى مردم. سكولاريسم به معناى تفكيك حوزه‏هاى دين و سياست نيز در آستانه مشروطيت در ايران ديده مى‏شود.

عمده‏ترين وجه مشخصه مشروطيت اروپايى، ليبراليسم و اعتقاد به برابرى انسان‏ها در مقابل قانون بود. انقلاب فرانسه با شعار برابرى، برادرى و آزادى توانست نظريه تفكيك قوا و اعلاميه حقوق بشر را كه در آن به آزادى جان، مال و شغل، پارلمانتاريسم و برابرى انسان‏ها در برابر قانون اشاره شده بود، به يك معنا به وجود آورد.

مشروطيت ايران در يك بستر نسبتاً مناسب از لحاظ اجتماعى و سياسى، محصول ورود تفكرات غربى به ايران يا واكنش ديدگاه‏هاى سنتى و دينى نسبت به آن‏ها بود. در واقع، مشروطيت در ايران را مى‏توان محصول بيدارى ايرانيان و وقوف به ضعف و عقب ماندگى خود در قبال اروپائيان و اعتراض به حكومت استبدادى دانست. اين بيدارى با واقعه رژى آغاز مى‏شود.

اعطاى امتياز توتون و تنباكو به تالبوت در زمان سلطنت ناصر الدين شاه، براى اولين بار در تاريخ معاصر ايران موجب ائتلاف سه گروه صاحب نقش: علما، تجّار و مردم، عليه سياست‏هاى دولت شد كه به لغو امتياز و شكسته شدن طلسم مبارزه با استبداد منجر شد و تحولى عظيم در توده مردم ايران به وجود آورد. پس از لغو اين امتياز، مجموعه‏اى از عوامل داخلى و خارجى كه برخى از آن‏ها نقش مستقيم و برخى ديگر اثرات روانى بر ايران و تحولات ايران داشت، باعث شد تا جنبش مشروطه خواهى در ايران پديد آيد. شمارى از اين عوامل عبارتند از:

1 - برخورد ايران با اروپا در شكل‏گيرى جنبش تأثير داشت. عقد معاهده فين‏كن‏اشتاين بين ايران و فرانسه در سال 1807 م. جنگ روسيه با ايران و شكست ايران و تحميل معاهدات خفت بارى مانند گلستان و تركمنچاى بر ايران، همچنين رقابت روس و انگليس براى گرفتن امتيازات، از عوامل مؤثر در اين خصوص بودند. ورود اقتصادى غرب به ايران موجب ورشكستگى صنايع پيشه ورى و خانگى ايران را فراهم ساخت. در چنين شرايطى بود كه فكر مشروطه خواهى وارد ايران شد.

2 - يكى از منابع مهم ورود تفكر مشروطه خواهى به كشور، اعزام دانشجويان به خارج بود، اين كار براى اولين بار توسط عباس ميرزاى قاجار و پس از شكست ايران در جنگهاى ايران و روس انجام شد. عمده‏ترين هدف آن جذب تكنولوژى غرب براى افزايش توان دفاعى كشور بود. اما دانشجويان ايران تحت تأثير فرهنگ و تمدن غرب قرار گرفتند. از طرف ديگر، تأسيس دارالفنون توسط اميركبير و آموزش زبان‏ها و علوم غرب، از ديگر ابزارهاى آشنايى ايرانيان با فرهنگ اروپا محسوب مى‏شود كه بعد از فارغ التحصيل شدن نقشى در اشاعه آن داشتند.

3 - ايرانيان مهاجر در ممالك عثمانى، هند و مصر از نزديك شاهد تحولات فكرى اين جوامع بودند. عده‏اى از اين‏ها تحت تأثير ليبراليسم غرب قرار گرفتند، مثل عبدالرحيم طالبوف. او به ظاهر يك روشنفكر علمى بود و ايده مشروطه طلبانه وى با باورهايش سنخيت داشت. وى براى حفظ كشور، تطبيق علم و عقل را لازم مى‏دانست.

4 - از طريق مجاهدين قفقاز و حزب مخفى اجتماعيون عاميون، انديشه سوسيال دمكراسى وارد ايران شد. در اين زمان، كتاب سياحت نامه ابراهيم بيك، اثر حاج سيد زين‏العابدين مراغه‏اى، تأثير زيادى بر انديشه قانون خواهى گذاشت.

5 - تأثير ديپلمات‏ها، اعم از كسانى كه از ايران به غرب مى‏رفتند و آنان كه از غرب به ايران مى‏آمدند، بر تحولات مشروطه خواهى زياد بود. مثلاً، مستشار الدوله در كتاب «يك كلمه»، از قانون اساسى فرانسه تفسيرى ارائه داد كه مى‏خواست اصول ترقى و تمدن را با قرآن تطبيق دهد ؛ روشى كه متفاوت با روش آخوندزاده بود.

6 - نقش روحانيت بسيار بالا و برجسته بود؛ خصوصاً روحانيت روشنفكر با تفاسير نو از اسلام ساختار نظام سياسى را تهديد كرد. روابط نزديكى كه بين روحانيت شيعه و مردم وجود داشت، توان بسيج مردم را در جهت اهداف مشروطيت قوى مى‏كرد.

7 - در كنار اين عوامل و زمينه‏ها، سلسله رخدادهايى در جهان واقع شد كه از نظر روانى، مردم را جهت قيام عمومى عليه استبداد حاكم تحريك و تحريض كرد. از جمله اين تحولات مى‏توان به پيروزى ژاپن بر روسيه در سال 1905 م. و جنگ بوئرها در آفريقاى جنوبى و تغييرات و تحولاتى كه در روابط انگليسى‏ها و روس‏ها رخ داده بود، اشاره كرد. پيروزى يك كشور مشرق زمينى يعنى ژاپن بر روس‏ها به عنوان يك قدرت معتبر جهانى و شورش مردم روسيه عليه دولت تزارى به شدت افكار عمومى ايرانيان را تحت تأثير قرار داد. همچنين قيام سرسختانه بوئرها در آفريقاى جنوبى عليه انگليس‏ها اگر چه با شكست بوئرها در سال 1902 م. به پايان رسيد، از لحاظ روانى بر مردم تأثير زيادى گذاشت.

8 - از اوايل قرن بيستم، نفوذ انگلستان در ايران كاهش يافته و اقتدار روسيه در ايران افزايش يافته بود. انقلاب 1905م. روسيه فشار اين دولت را بر ايران كاهش داد و فرصت مناسبى براى انگليسى‏ها پيش آورد تا با حمايت ضمنى از حركت ايرانيان براى مشروطه خواهى، قدرت رقيب خود را در ايران محدود نمايند ؛ گر چه در مراحل بعدى عوامل ديگرى همچون پيدايش خطر آلمان موجب شد تا با همكارى دولتين روس و انگليس، جنبش مشروطه خواهى كه در مراحل اوليه پيروزى خود بود، ناكام شود.

9 - مردم از طرف روشنفكران، خصوصاً روحانيت روشنفكر، تشويق شدند تا عليه وضع موجود قيام نمايند. در اين زمان ناصرالدين شاه بر اريكه سلطنت تكيه زده بود و به علت ضعف جسمى و روانى توان اداره مملكت را نداشت، اين موضوع قدرت مخالفان را افزايش مى‏داد. در نتيجه مردم و روحانيون دست به تحصن زدند. به دنبال تحصن علما در شاه عبدالعظيم و حمله سيد جمال واعظ به استبداد، خواسته‏هاى زير مطرح شد:

الف) اجراى قوانين اسلام؛ ب) تأسيس عدالتخانه ؛ ج) عزل نوز بلژيكى ؛ د) عزل علاء الدوله، حاكم مستبد تهران.

تحصن دوم هم در قم صورت گرفت و نهايتاً به صدور فرمان مشروطه در جمادى الاولى 1324 ق. انجاميد. انديشه مشروطه خواهى، اساس سلطنت را نفى نمى‏كرد، بلكه فقط قدرت شاه را محدود مى‏ساخت. روشنفكران دينى و نوگرايان خواهان حكومت قانونمند بودند. آنان همچنين بر ضرورت وجود قانون اساسى اذعان داشتند.

پس از برقرارى مشروطه و تدوين قانون اساسى، عده‏اى مشغول تهيه قانون انتخابات شدند. اين قانون اساسى نوزدهم رجب 1324 ق. به امضاى شاه رسيد. انتخابات تهران فوراً شروع شد و شاه مجلس را در هيجدهم شعبان همان سال افتتاح نمود. انتخاب كنندگان به 6 طبقه تقسيم شده بودند:

الف) شاهزادگان قاجار؛

ب) اعيان و اشراف؛

ج) علما و طلاب؛

د) ملاكين و فلاحين؛

ه) تجار؛

و) اصناف.

به محض تكميل انتخابات تهران، مجلس افتتاح گرديد ؛ چون حدس زده مى‏شد انتخابات در شهرستان‏ها طولانى شود. تعداد نمايندگان تهران 60 نفر بود.

پس از برقرارى مشروطه، تعدادى از سياست بازان بدون آن كه اعتقادى به جنبش مشروطيت داشته باشند، خود را در صف آزادى خواهان جاى دادند، و آزادى خواهان نيز به علت بى تجربگى سياسى، آنان را در ميان خود پذيرفتند، و رشته كشور دارى را به آنان سپردند. آنان تا جايى به دفاع از مشروطه پاى بند بودند كه منافعشان در خطر قرار نگيرد.

مشروطيت و آزادى خواهى، قدرت مطلق العنان دستگاه استبدادى را مقيد و محدود كرده بود. اين امر براى محمد على شاه مستبد بسيار ناخوشايند بود. به همين دليل، وى به منظور برچيدن بساط مشروطه و بازيافت قدرت مطلقه، در سال 1326 ق. با مساعدت معنوى دولت تزارى و سكوت انگليس‏ها و با كمك مستقيم لياخوف روسى، مجلس اول را به توپ بست.

پس از به توپ بستن مجلس و شروع استبداد صغير، انجمن‏هاى ايالتى و ولايتى خصوصاً در تبريز احيا شدند.در تنكابن، اصفهان، رشت، مشهد، بندرعباس، بوشهر و لارستان نيز چنين انجمن‏هايى به وجود آمد. اين انجمن‏ها پايگاه حركت آزادى خواهانه بودند و جنبشى را هدايت كردند كه به فتح تهران انجاميد. محمد على شاه از سلطنت خلع شد و عضد الملك، نايب السلطنه احمد شاه شد.

مجلس دوم در اين زمان با انتخابات مخفى تشكيل گرديد. گرايشاتى كه در مجلس اول به صورت پراكنده وجود داشت در مجلس دوم در قالب احزاب سياسى ظهور پيدا كرد. مهم‏ترين حزبى كه پيش از ديگران پا به عرصه مبارزات پارلمانى گذاشت و در مجلس دوم به فعاليت علنى و سازمان يافته‏تر پرداخت، فرقه دمكرات يا حزب دمكرات بود كه ادامه اجتماعيون عاميون محسوب مى‏شد كه اكنون جنبه رسمى و آشكار مى‏يافت.

حزب سياسى ديگرى كه در برابر حزب دموكرات به صورت انفعالى ظهور كرد، حزب اجتماعيون اعتداليون بود كه مرام نامه‏اش بسيار مختصر و كلى بود. هر دو فرقه در توجيه مسلك خويش به پيشوايان تفكر سياسى و سوسياليستى اروپايى اقتدا مى‏كردند. احزاب كوچك ديگرى به نام «اتفاق و ترقى» و «ترقى خواهان» به وجود آمدند، كه يكى داراى جنبه‏هاى سوسياليستى و ديگرى با نظر به مسائل جنوب ايران تشكيل شده بود. اهميت اين‏ها از جهت ائتلاف با اعتداليون بود كه اكثريتى را در مقابل دمكرات‏ها به وجود آوردند.

عمر مجلس دوم نيز با اولتيماتوم روس‏ها و نبرد ميان دمكرات‏ها و اعتدالى‏ها براى خروج شوستر از ايران در سال 1320 ق. پايان يافت. بى اعتنايى مورگان شوستر، خزانه‏دار آمريكايى و سامان دهنده امور مالى ايران، به توازن قدرت در ايران، او را به مخالفت با روسيه و وابستگان اين دولت كشاند. روسيه واكنشى شديد نشان داد، و به ايران اولتيماتوم داد.انگليس هم با روس‏ها همراهى كرد. اما مجلس زير بار نمى‏رفت. دولت براى رهايى از مخمصه، مجلس را منحل كرد، و بدين ترتيب عمر مشروطه خواهى ايران به يك معنا خاتمه يافت و دوران موسوم به فترت آغاز شد. پس از تعطيلى مجلس دوم، سه سال و اندى ناصر الملك زمامدار مطلق بود و با كمال خشونت با احزاب و مردم رفتار مى‏كرد.

مجلس سوم پس از تاج گذارى احمد شاه گشايش يافت، و يك بار ديگر فعاليت احزاب سياسى در چار چوب دموكراسى پارلمانى آغاز شد. دموكرات‏هاو اعتداليون، هر دو در اين مجلس عضو بودند. در اين زمان بود كه جنگ جهانى اول شروع و به دنبال آن، ايران نيز اشغال شد. جنگ جهانى افكار مجلسيان را به دو دسته: طرفدار متحدين و طرفدار متفقين، تقسيم نمود.

تحول ديگرى كه پس از جنگ جهانى اول به وجود آمد و بر تحولات ايران، خصوصاً عملكرد احزاب سياسى، تأثير گذاشت، وقوع انقلاب اكتبر در روسيه در سال 1917 م. بود. اين واقعه، باعث شد تا سپاهيان روس ايران را ترك كنند. حكومت انقلابى با آزادى خواهان ايران همگام شد، انگليسى‏ها از اين موقعيت استفاده كردند و با امضاى قرار داد 1919 م. با دولت وثوق، مقدمات تسلط خود بر ايران را فراهم ساختند؛ اما اين قرار داد با اعتراضات زيادى مواجه شد و ناكام ماند. اين قرار داد موجب تشتت در ميان احزاب نيز شد. ملك الشعراى بهار در اين خصوص مى‏نويسد:

«در اين دو سال، يك ضربت ديگر هم بر پيكر حزب فرود آمد كه مربوط به عقايد افراد راجع به قرار داد 1919 بود و هرج و مرج به حدّ اعلاى خود رسيده و حزب دمكرات در مقبره‏اى كه خود افرادش كنده بودند، بدون تشييع و تشريفات و بدون كوچك‏ترين و كم‏ترين احترامى دفن گرديد.»(1)

تحول مهم ديگرى كه در اين مقطع صورت گرفت كودتاى سوم اسفند 1299 ش. بود. حكومت كودتا در يكى - دو روز همه سر جنبانان را دستگير كرد. مجلس چهارم پس از رفتن سيد ضياء باز شد و قوام السلطنه كابينه را تشكيل داد كه سردار سپه وزارت جنگ آن را بر عهده داشت. در اين مجلس احزاب «اصلاح طلب» و «سوسياليست» از بقاياى احزاب پيشين به وجود آمد.

مجلس پنجم از سال 1302 تا سال 1304 ادامه داشت.انتخابات آن در حكومت مستوفى آغاز و در حكومت مشيرالدوله ختم گرديد. وزارت جنگ با نفوذ در ايالات از طريق امير لشكرها، انتخابات را فاسد ساخت. در مجلس پنجم، علاوه بر سوسياليست‏ها و اصلاح طلبان، نمايندگانى نيز با تمهيدات سردار سپه وارد شدند. آنان حزب دمكرات مستقل و سپس حزب تجدد را به وجود آوردند كه اكثريت مجلس را در دست داشتند. حزب تجدد قصد داشت جمهوريت را از مجلس بگذراند. در اين جا بود كه بحث اعتبار نامه‏ها پيش كشيده شد. در قضيه اعتبار نامه آقاى شيبانى، يكى از افراد تجدد، سيلى محكمى به گوش مدرّس زد كه كه عمامه‏اش افتاد. با اين حركت و بروز مخالفت‏هاى ديگر، نقشه جمهورى خواهى رضاخان نقش بر آب شد؛ البته نبايد از نقش مردم تهران در اين خصوص غافل ماند. بدين ترتيب، اكثريت مجلس متزلزل شد و تجدد در اقليت قرار گرفت. به همين دليل سردار سپه كه از جمهوريت مأيوس شده بود، به قهر به بومهن رفت.

مردم و سراب آگاهى

عمده بار حركت‏هاى انقلابى و شبه انقلابى بر دوش توده مردم است. مسلماً غناى فكرى يا ضعف فرهنگى و اجتماعى اين بخش عظيم از جامعه، نقش مستقيم در شكست يا موفقيّت اين حركت‏ها دارد. ما در اين جا با بررسى ويژگى‏هاى فكرى مردم ايران در طول تاريخ خود و مرورى بر فرهنگ سياسى ايرانيان، نقش ناآگاهى و عدم خود آگاهى توده مردم را در شكست مشروطه تشريح و تبيين خواهيم كرد.

زمزمه‏هاى مشروطيت و حكومت قانون در تهران و شهرهاى بزرگ در حالى به راه افتاد كه بيش از 90 % مردم ايران بى سواد بودند. لذا انديشه‏اى به نام قانون خواهى نيز كه در ميان آن‏ها وجود داشت، نه تنها عامه و توده بى سواد، بلكه اقليّت با سواد آن زمان با چنين انديشه‏اى بيگانه بودند.مشروطيت در ايران برقرار شد، اما تصورى كه عامه مردم از دولت و حكومت در ذهن داشتند و نگرششان نسبت به موقعيّت و وضعيّت خود در برابر آن‏ها، همان بود كه جامعه ايران از قرن‏ها پيش با آن زيسته بود.

در عهد مشروطه، به علت عدم رشد و بلوغ سياسى لازم، ايده مشاركت تنها براى بخش كوچكى از مردم حياتى تلقى مى‏شد و اكثريت مردم هنوز اعتقادى به مشاركت در تصميم‏گيرى‏ها نداشتند.فرهنگ سياسى هم هنوز سرشار از مضامين مذهبى، ملى و اسطوره‏اى بوده است. در تاريخ ايران براى قدرت شاهان مبدأ الهى تصور مى‏شد و اصلاً حاكمّيت مردم مطرح نبود. انديشه فره ايزدى كه در ايران باستان حاكم بود، حكايت از اين مى‏كرد كه نور الهى در قلب سلطان دميده، شخصيت ممتازى به او داده و وى را صاحب قدرت مطلق كرده است!

در ايران پيش از اسلام، خصوصاً دوره ساسانيان، بى عدالتى و ظلم و تعدّى به حقوق مردم بسيار زياد بود. به همين دليل، مردم اسلام را پذيرفتند، اما فساد و بى عدالتى و استبداد در لباس‏هاى نو مانند خلافت در دوره اسلامى، تداوم يافت. توجيهات فكرى در هر زمانه‏اى پايه‏هاى فكرى مشروعيت استبداد را فراهم مى‏ساخت، گر چه قالب‏هاى مشروعيت دهنده در طول تاريخ تغيير مى‏كرد، اما همگى توجيه كننده يك نوع حكومت، آن هم پادشاه محورى و استبداد سياسى بوده است. گاه گاه حركت هايى از جانب مردم در مخالفت با وضع موجود صورت مى‏گرفته است كه اغلب با شكست مواجه مى‏شد.

جوّ حاكم بر روابط سياسى، مملو از خشونت، تفرقه، كينه و عدم همكارى بوده است. ثانياً، به جاى منطق و عقل گرايى، احساسات و تعصب بر افكار مردم سايه افكنده بود و به همين دليل در برابر هر گونه انديشه بديع و نو كه به نحوى از انحاء با انديشه حاكم همخوانى نداشت، مخالفت نشان داده مى‏شد. با اندكى تسامح مى‏توان گفت هر اندازه تربيت اجتماعى و اخلاقى و آگاهى عمومى جامعه پايين باشد كاربرد زور در آن جامعه بيش‏تر است. در سيستم‏هاى سياسى ايران در طول تاريخ به جاى گفت گو و استدلال، توده و نخبگان سياسى از قوه قهريه و خشونت براى ابراز نظرات خويش استفاده مى‏كردند، و اين امر سيستم استبدادى را تسهيل و تشديد مى‏كرد.

از طرف ديگر، احساس ضعف در مقابل قدرت بى امان استبداد، موجب نگرش‏هاى خاصى نسبت به قدرت و حكومت مى‏شد، يعنى اوضاع بى‏ثبات و تجاوزهاى مدام قدرتمندان به زير دستان نوعى تقدير گرايى را در توده مردم به وجود آورده بود. حكومت‏هاى اقتدارگرا استبداد را تا اعماق جان‏هاى يكايك افرادى تسرى مى‏داد و به آن مشروعيت مى‏بخشيد.

انقلاب مشروطه با به چالش كشيدن تفكرات و انديشه‏هاى قديمى، تعقل، همزيستى، تساهل و مدارا را به ارمغان آورد. در مشروطه، الگوى مشروعيت مدنى، پايه الگوهاى ديگر مشروعيت را سست كرد، اما نتوانست ريشه‏هاى خود را در اذهان مردم ايران بگستراند و نهايتاً هم توسط الگوهاى قبلى از بين رفت. عينيت اين موضوع نيز در روى كار آمدن رضاخان قابل مشاهده است. استبداد با ريشه‏هاى عميق خود در فكر و عمل ايرانيان بار ديگر با استقبال گروه‏ها و نيروهاى سياسى مواجه شد. مشروطه، خيزشى بود براى مشاركت سياسى مردم با يك موفقيت نسبى كه سرانجام هم نتوانست كاميابى لازم را به دست آورد.

در انقلاب مشروطه ايران، قرار شد كه قانون حاكم باشد و اين در حالى بود كه بيش از 80 % جمعيت مملكت كه ساكن روستاها بودند، اطلاعى از اين نوع تغييرات به نحو صحيحى نداشتند و اكثر مردم شهر هم نمى‏دانستند مشروطه چيست و حكومت قانون و پارلمان يعنى چه. آنان فقط به دنبال رهبران حركت مى‏كردند، بى آن كه بدانند چه مى‏خواهند.(2) اكثر مردم نمى‏دانستند چنين حكومتى با چه ساز و كارهايى كار مى‏كند و آنان در اين حكومت چه بايد بكنند

مجلس را هم طبيعتاً افراد ناآگاه تشكيل مى‏دادند كه در مواقع حساس كه رشته كارها از دست دربار خارج مى‏شد از موقعيت استفاده نمى‏كردند.

احمد كسروى يكى از دلايل شكست مشروطه را ناآگاهى توده و پراكندگى ايرانيان مى‏داند. او مدعى است مردم در نظام مشروطه وظيفه سنگينى بر عهده دارند و پيمانى بين آنان وجود دارد كه شريك سود و زيان و شادى و غم يكديگر باشند و كشور خويش را حفظ كنند. او مدعى است در بين توده مردم شايستگى لازم براى زندگى در نظام مشروطه وجود نداشت.(3)

ناصر الملك در نامه مفصلى به سيد محمد طباطبايى در آغاز جنبش نوشته بود كه عدم آمادگى ايرانيان مانعى بزرگ در سر راه آزاديخواهان است. يحيى دولت آبادى در توصيف روز افتتاح مجلس شوراى ملّى كه در مدرسه نظام آن روز برپا بوده است، مى‏نويسد:

«صحن مدرسه نظامى پر است از تجار و كسبه و مردم تماشاچى. در اين مجلس، شعفى در مردم ديده مى‏شود كه هرگز ديده نشده و هيچ كس باور نكرده در مملكت ايران به اين زودى بشود اين اقدامات را نمود؛ اما به غير از معدودى كه مى‏دانند چه مى‏كنند و مقصود چيست ديگران نمى‏دانند چه خبر است. اسم مجلسى مى‏شنوند، حرف مشروطه و قانون اساسى به گوششان مى‏خورد؛ اما قانون يعنى چه، مجلس كدام است، مشروطه چيست، نمى‏دانند. كسبه تصور مى‏كنند مجلس براى نرخ ارزاق تشكيل مى‏شود.»(4)

مردم ايران، عمدتاً تحت فشارهاى داخلى از طرف حكام و براى رهايى از اين سختى‏ها و نه از روى آگاهى به مشروطه خواهى روى آوردند. به همين دليل وقتى كه محمد على شاه دو سال بعد از صدور فرمان مشروطيت، مجلس را به توپ بست بسيارى از همان مردم مشروطه خواه دشمن مشروطه شدند و مجلس را غارت كردند. مردم با قدرت يابى مجدد مشروطه چيان و ضعف محمد على شاه، باز هم مشروطه خواه شدند و صداى زنده باد مشروطه را بلند كردند.

منورالفكرى بيمار و وابسته‏

هم زمان با ارتباط ايران با جوامع غربى، اعزام محصل به خارج، تأسيس مؤسسات جديد آموزشى در كشور و ورود تفكرات جديد غربى به مملكت، نخستين گروه‏هاى روشنفكرى در ايران به وجود آمدند .اين گروه‏ها كه عمدتاً در دوره ناصرى ظهور يافته بودند، به علت خفقان حاكم بر كشور توان تحرك سياسى چندانى نداشتند.به همين دليل اكثر مجامع روشنفكرى آن زمان به صورت مخفى بود. همزمان با فراهم شدن مقدمات حركت مشروطه خواهى، فضاى بازترى براى فعاليت روشنفكران فراهم شد و از طرف آنان انديشه هايى جديد در راستاى تحقق مشروطيت ابراز شد.

انقلاب مشروطه در سال 1285 ش. به پيروزى رسيد، اما اين انقلاب نتوانست دوام زيادى بياورد. يكى از دلايل شكست اين جنبش، ويژگى‏هاى روشنفكران اين مقطع بود. روشنفكران گر چه با افكار جديدى پا به عرصه حيات سياسى گذاشته بودند، ولى به علت پايگاه فرهنگى‏شان، رگه‏هاى فرهنگى سنّتى در آن ديده مى‏شد و اين امر در كنار ديگر ويژگى‏هاى منفى آن‏ها در ناكامى انديشه‏هاى نو آنها، و نهايتاً انقلاب مشروطه و لوازم و ساز و كارهاى آن تأثير داشت.

فقدان ويژگى‏هاى فوق در روشنفكر ايرانى مقطع مشروطه، به نحوى در شكست مشروطه خواهى و صعود رضاخان به سلطنت تأثير شگرفى داشت. از اين جا به بررسى ويژگى‏هاى روشنفكر اين مقطع مى‏پردازيم و نشان خواهيم داد كه فقدان پارامترهاى فوق چگونه در ناكامى نهضت مشروطه خواهى تأثير داشت.

از تفاوت‏هاى بنيادى روشنفكر با ديگر افراد جامعه اين است كه روشنفكر در يك طبقه خاصى قرار نمى‏گيرد، بلكه طيف روشنفكران خود طبقه خاصى را تشكيل مى‏دهند و به يك معنا موقعيت فرا طبقاتى دارند.احساسات و علايق يك روشنفكر به يك طبقه خاص وابسته نيست، بلكه وى دغدغه كل جامعه را دارد و به منافع كل جامعه مى‏نگرد. به همين دليل وى در خود احساس يك رسالت اجتماعى مى‏كند و تلاش مى‏كند تا جامعه خود را از افكار و پندارهاى غلط برهاند و ايده‏هاى صحيح را به جاى آن بنشاند. او كه از عقب ماندگى جامعه خود به شدت شرمسار و غمگين است مى‏كوشد تا از كوتاه‏ترين مسير و زمان، مسير ترقى جامعه را نشان دهد. به همين دليل است كه اكثر روشنفكران آرمان گرا مى‏شوند.

روشنفكران ايرانى كه اكثريت قريب به اتفاق آنها تحصيل كرده خارج از كشور بودند و به يك معنا خارج ديده بودند، با مشاهده پيشرفت تمدن غرب به حيرت افتادند و تصميم گرفتند ايران را به پاى كشورهاى غربى برسانند. جلوه‏هاى تمدن غرب، روشنفكران ايران را جذب خود كرد. روشنفكران ايرانى علل عقب ماندگى كشورشان را در فرهنگ و انديشه حاكم بر كشور يافتند و اغلب معتقد شدند كه براى رسيدن به پيشرفت و تمدن و فرهنگ، بايد به يك معنا غربى شد و انديشه‏هاى پوسيده و كهن ايران را كنار گذاشت. روشنفكر ايرانى نمى‏انديشيد كه آيا با رفتن فرهنگ سنتى يا كم رنگ شدن آن، فرهنگ نو و ساز و كارهاى آن تا چه حد مى‏تواند بر بستر فرهنگى ايران قابل دوام باشد.

ضعف عمده روشنفكرى ايران اين بود كه عمدتاً نسخه غربى را كپى بردارى مى‏كرد و بدون داشتن درك صحيح از جامعه داخل و بدون مطالعه عميق در اطراف قضيه، آن را به خورد جامعه ايران مى‏داد. مثال بارز آن رواج انديشه‏هاى سوسياليستى در جامعه‏اى بود كه هنوز شايد هيچ جلوه‏اى از سرمايه دارى و بورژوازى را در خود نمى‏ديد. آنان بيش‏تر به فكر تقليد از افكار غربى بودند ؛ بدون آن كه در نظر داشته باشند كه آن افكار نو را با توجه به سنت‏هاى جامعه خودى، بومى سازند. البته ناگفته نماند وجود مشكلاتى در ايران در خصوص امر توسعه آموزش، دست يابى به اين هدف را مشكل مى‏ساخت.

از طرف ديگر، روشنفكران جديد (ملكم خان، زين العابدين مراغه‏اى، ميرزاآقاخان كرمانى، طالبوف و...) نيز آگاهى كاملى نسبت به انديشه‏هاى نو نداشتند. آنان هنوز نتوانسته بودند انديشه‏هاى غرب را براى خود به خوبى هضم نمايند. در واقع، آنان از اين انديشه‏هاى نو به شكل ابزار گرايانه استفاده مى‏كردند. البته باز بايد اشاره كرد كه يكى از علل ارعاب و شتاب زدگى روشنفكران ايران، اين بود كه مشكلات عديده جامعه ايران جدى و آنى بود. در چنين وضعيتى، تقليد مناسب‏ترين روش براى آنان به شمار مى‏رفت. در واقع آنان فراغت كافى براى حلاجى فكرى انديشه‏هاى نو نداشتند و شايد به يك معنا، دغدغه آن را هم به طور جدى نداشتند.(5)

روشنفكران، وظيفه آگاه كردن مردم را بر عهده داشتند؛ آنان وظيفه داشتند با درك صحيح و جامع از انديشه‏هاى غربى و نو، مردم را با معناى درست مشروطه آشنا سازند. اما دانش و آگاهى خود روشنفكران هم از غرب سطحى و اندك بود. آنان گاهى حرف «ميهن پرستى» را پيش مى‏كشيدند، زمانى سخن از «پيشرفت» به ميان مى‏آوردند، مواقعى مردم را به «جانفشانى» در راه كشور و «همدستى» با يكديگر دعوت مى‏كردند.

ولى معانى نهفته در اين واژه‏ها را نمى‏شكافتند.(6) علاوه بر آن، روشنفكران به جاى بهره‏گيرى از عناصر پويا و سازنده انديشه غرب، نقش دلال عقايد و نظام ارزشى و هنجارهاى غير بومى و بيگانه را ايفا مى‏كردند. در حالى كه روشنفكر در جهت ايفاى رسالت خود، بايد از زندگى اجتماعى و زمان خود، ابزارهاى لازم را به دست آورد.

به بيان ديگر، رسالت روشنفكر ايجاد آگاهى در مردم وتقويت ايمان جوشان و مشترك در آنان و تعيين ايده آل در زندگى انسان عصر خود است ؛ اما روشنفكر ايرانى اين مقطع فاقد ويژگى‏هاى فوق بود. مثلاً ميرزا آقاخان كرمانى از جمله متفكرانى بود كه از «سنت» به تمام معنا دست شست و آن را به باد انتقاد ويرانگر گرفت، و كل و جزء آن را نفى كرد. او در زمينه بر پاساختن جامعه‏اى مدرن به مدينه فاضله فرنگى نظر دارد و با تكيه بر ناسيوناليسم گذشته گرا و ايدئولوژى عصر روشنفكرى و تا حدودى دمكراسى اجتماعى مورد نظر سوسياليست‏ها، در پى بنا نهادن جامعه نوينى در ايران بود.(7)

در اين ميان روشنفكرانى نيز وجود داشتند كه خواهان انطباق فرهنگ نو با فرهنگ سنتى و تلفيق آن دو با هم بودند، ولى در عمل اين چالش كمتر با موفقيت قرين شد. نه غرب به درستى شناخته شد و انديشه هايش مورد بررسى دقيق و تحليل نقادانه قرار گرفت و نه جامعه ايرانى ؛ حتى برداشت‏هاى متفاوت روشنفكران از فرهنگ سياسى ايران و فرهنگ غرب زمينه ساز اختلاف بين آن‏ها شد. روشنفكران تحصيل كرده غرب در خصوص انديشه‏هاى نو غربى نيز با هم اختلاف نظر داشتند. به دليل وجود زمينه‏هاى فرهنگ سنتى، خشونت گرايى، خودخواهى و خود محورى، اين اختلاف‏ها در مصاديق بسيار بد و زشتى تجلى مى‏يافت.

روشنفكران، مرحله به مرحله در صدد حذف دين و رهبران دينى از نهضت شدند، مثلاً پس از مهاجرت كبرى، مظفرالدين شاه با تشكيل مجلس شوراى اسلامى موافقت كرد، اما بر اثر پا فشارى متحصنان باغ سفارت بريتانيا كه از حمايت روشنفكران بهره‏مند بودند نام «مجلس شوراى اسلامى» به «مجلس شوراى ملى »تغيير يافت.

رهبران جنبش مشروطه در تبريز نيز از بسط مشروطه و دموكراتيك كردن هر چه بيش‏تر آن سخن مى‏گفتند. مجاهدين تبريز احتمالاً به راهنمايى مركز غيبى، ميرزا حسن مجتهد را از شهر بيرون كردند و اين امر باعث شد تا علماى شهر از حمايت مشروطه دست بردارند.

روزنامه‏نگاران نيز به عنوان بخشى از روشنفكران جامعه به ترويج آگاهى سياسى در جامعه مشروطيت نمى‏پرداختند. از اين رو، كسروى به روشنفكران اين مقطع مى‏تازد و در اين خصوص مى‏نويسد:

«طبقه عوام درس نخوانده از آزمايش‏هاى بزرگ تاريخى سر بلند بيرون آمد؛ در صورتى كه اكثر افراد درس خوانده جز رو سياهى به بار نياوردند.»(8)

در بين علماى دينى نيز راجع به مشروطه اختلاف نظر به وجود آمد. بسيارى از علما مفهوم درستى از مشروطه در ذهن نداشتند. به عقيده كسروى، پيدايش نيروهاى جديد اجتماعى با ديد عرفى به علما نشان داد كه مشروطيت، حكومت و نظامى نيست كه مى‏پنداشتند. به همين دليل بسيارى از روحانيون از حمايت مشروطه دست برداشتند. شيخ فضل الله نورى از عمده مخالفين مشروطه شناخته شد. او فكر مى‏كرد شريعت در مقابل اصول عرفى در حال رنگ باختن است، او خواهان مشروطه مشروعه بود.

محمد على شاه و امين السطان با مستمسك قرار دادن مشروعه، مجلس اول را به توپ بستند. شاه از فكر شيخ فضل الله در رساله تذكرة الغافل و ارشاد الجاهل ابزار فكرى كار آمد، براى مقابله با مشروطه يافت؛ ولى اين دو هرگز در يك جناح قرار نگرفتند. در آخرين ماه‏هاى استبداد صغير، علماى مشروطه خواه نيز با انتشار رساله تنبيه الامه و تنزيه المله به دفاع از اصول خويش پرداختند. اين رساله به قلم آيت‏الله نائينى و تنها رساله مدون و منظم در دفاع از دمكراسى پارلمانى به حكم يك مجتهد شيعى بود. برخورد مشروطه و مشروعه، صرفاً يك تضارب عقيدتى نبود، بلكه به عرصه عمل نيز كشيده شد و با خشونت در آميخت و در خلال مبارزه چند ساله، خون پيروان و معتقدان هر دو گروه و انديشه را بر زمين ريخت. شيخ فضل الله، ميرزا مصطفى آشتيانى، ثقة الاسلام و بهبهانى از جمله قربانيان اين اختلاف بودند.

عدم وجود ارتباط صحيح و همدلى متقابل ميان توده‏ها و روشنفكران، يكى ديگر از عواملى بود كه در شكست مشروطه نقش داشت. روشنفكر ايرانى، نقش واسطه را ايفا مى‏كرد و وظيفه انتقال افكار غربى را به كشور داشت. او خود را از ملت جدا مى‏دانست و به همين دليل ارتباط صحيحى با ملت نداشت. اين در حالى است كه وظيفه روشنفكر، تجديد سنت‏هاى بومى و باور كردن آن و ايجاد آگاهى در مردم و تقويت ايمان جوشان و مشترك در آنان و تعيين ايده آل در زندگى سياسى و اجتماعى است.(9) يكى از ويژگى‏هاى جامعه صنعتى و پيشرفته اين است كه در سنت اجتماعى غرب، تحصيل كردگان و روشنفكران با توده مردم نوعى تفاهم و اشتراك بينش دارند و يكديگر را خوب مى‏شناسند و دولت مردان و نخبگان علمى جامعه نيز در افت و خيزهاى سياسى - اجتماعى، آراى مخالف را در جوّى از وفاق تحمل مى‏كنند، اما در جامعه ما همان طورى كه گذشت، اين ارتباط و همدلى متقابل ميان توده مردم و قشر روشنفكر وجود نداشت.

روشفنكران ايرانى كه عمدتاً تحت تأثير ليبراليسم، سكولاريسم، ترقى خواهى و نوعى سوسياليسم بودند، افكار خود را در قالب عبارات و واژه‏هاى مكاتب وابسته به آن‏ها مطرح مى‏كردند. اين امر براى توده مردم قابل فهم و هضم نبود و با فرهنگ سنتى ايرانيان همخوانى نداشت. يكى از دلايلى كه باعث شد روشنفكران، انديشه‏هاى خود را در قالب مضامين اسلامى مطرح كنند، اين بود كه توده مردم حرف آنان را درك كنند.

همه تقصيرها را هم نبايد به گردن روشنفكران انداخت، چون ناآگاهى و بى سوادى توده مردم نيز عاملى بود كه آنان نتوانند افكار نو را درك كنند. فاصله زياد مردم از كاروان تمدن و ترقى، خوگرفتن به فرهنگ استبدادى و بى سوادى 90% جامعه ايران در آستانه مشروطه از عوامل فاصله انداز بين روشنفكران و توده مردم بود. مردم بى سواد توسط اعيان و اشراف تشويق مى‏شدند، تا در انتخابات به عناصر واپس گرا رأى دهند.

به هر روى، فقدان سه ويژگى فوق در روشنفكران دوره مشروطه، از عوامل اصلى ناكامى مشروطه بود. در يك كلام، روشنفكر ايرانى دوره مشروطه از جامعه خود به خوبى آگاه نبود، انديشه‏ها و تفكرات غربى را به خوبى درك نكرده بود و ارتباط صحيحى با جامعه خود نداشت، خود محور بود و با ديگر روشنفكران اختلافات شديدى داشت، همه اين‏ها دست به دست هم داد تا مشروطه به اهداف خود دست نيابد.

احزاب سياسى ناكار آمد

احزاب سياسى از متن جامعه بر مى‏خيزند و غالباً ويژگى‏هاى عمومى جامعه خود را دارا هستند. احزابى نيز كه در ايران پديد آمدند در همان فضاى فرهنگى حاكم بر جامعه رشد كرده بودند و بسيارى از ويژگى‏هاى آن فرهنگ سرلوحه رفتار آن‏ها قرار گرفته بود.

ملك الشعراى بهار مى‏نويسد:

«كار ضعف صنوف سياسى به جايى رسيده كه جمع كثيرى از سياسيون عالى مقام در تقرب به سردار سپه بر يكديگر پيشى جسته و در اين مسابقه خانمان سوز شركت مى‏كردند.»(9)

از ويژگى‏هاى منفى ديگرى كه احزاب سياسى در اين دوره دارا بودند، مى‏توان به عدم تساهل و تسامح سياسى و سعه صدر در اين گروه‏ها اشاره كرد. تساهل و تسامح و سعه صدر، از ويژگى‏هاى مثبتى است كه وجود آن در يك فرد يا در اعضاى يك گروه توان بردبارى و شكيبايى آن شخص يا گروه را نسبت به چيزهايى كه بدان‏ها گرايش‏هاى منفى وجود دارد، بالا مى‏برد. خشونت وجه غالب در مناسبات اجتماعى و سياسى ايرانيان بوده است در حالى كه در نزاع‏هاى سياسى فقط بايد از ابزار مندرج در قانون استفاده كرد نه فراتر از آن. احزاب سياسى اين دوره تلقى خاصى از مبارزه در ذهن داشتند كه مبتنى بر اصل ستيز بود. احزاب سياسى به جاى رقابت با يكديگر به جنگ با يكديگر مى‏پرداختند، به يكديگر برچسب مى‏زدند و همديگر را متهم مى‏كردند و احياناً از تهمت‏هاى دينى و تكفير نيز كوتاهى نمى‏كردند.

بهار در اين خصوص مى‏نويسد:

«ضديت و دشمنى بين اين دو حزب از آغاز فتح تهران بروز كرد و كار به كشت و كشتار هم رسيد، بالاخره سيد عبدالله بهبهانى را كشتند و گفته شد كه مجاهدين دمكرات او را كشتند.»(10)

احزاب سياسى بايد در جهت مشاركت‏هاى سياسى مسالمت‏آميز تلاش نموده و مبارزه سياسى را از حالت قهرآميز خارج سازند. در حالى كه روياروى يكديگر مى‏ايستادند و همديگر را به باد فحش و ناسزا مى‏گرفتند. احزاب سياسى به جاى مبارزه سياسى صحيح به برخوردهاى حذفى و خشونت بار با يكديگر مى‏پرداختند. آنان تحت تأثير عوامل مختلف به جاى طرح تقاضاهاى خود، دسته و حزب ديگر را محكوم و تكفير نموده، قادر به تحمل يكديگر نبودند. نمونه عينى چنين رفتارى را مى‏توان به هنگام بحث درباره اعتبار نامه آقاى شيبانى از اعضاى حزب تجدد مشاهده كرد. به دنبال اين امر، يكى از اعضاى حزب تجدد سيلى به صورت مدرس زد كه عمامه‏اش افتاد. بهار در اين خصوص مى‏نويسد:

«اين حركت زشت بود، اكثريت نبايد جلو نطق اقليت را بگيرند. ديگر اين كه، ناطقِ اقليت را بزنند، چه [آن كه‏] اقليت متكى به احساسات و عواطف تند است، اما اكثريت متكى به فكر و تعقل و استدلال و بردبارى است.»(11)

بهار پس از بيان وقايع چهارم و چگونگى شكل‏گيرى احزاب در اين دوره مى‏نويسد:

«در اين جا بايد اقرار كرد كه فاصله بين يك نهضت مرتجعانه و اصلاح‏طلبى، بسيار قليل مى‏نمود و استعداد قسمتى از افراد اكثريت براى قبول حليه "فاناتيزم" و استعمال اين سلاح قديمى بر ضد حريف خيلى شدت داشت و سهل‏ترين وسيله براى خرد كردن حريف بود. اما مرحوم مدرس - اعلى ا... مقامه - كه جزو سردستگان حزب اصلاح طلب قرار داشت اهل اين حرف‏ها نبود و وسعت مشرب او در سياست او را از طبقه فاناتيك به طور كلى جدا ساخته بود.»(12)

حركت‏هاى انفعالى يكى از آفت‏هاى گروه‏ها و احزاب سياسى است.احزاب سياسى دوره مشروطه از اين ويژگى برخوردار بودند. به طور مثال، حزب اعتداليون بر اساس يك حركت انفعالى و در واكنش به تشكيل حزب عاميون و عقايد آن‏ها شكل گرفت.

جانبدارى برخى احزاب از قدرت‏هاى خارجى نيز اين توهم را در اذهان به وجود مى‏آورد كه آن‏ها از خارج از كشور برنامه مى‏گيرند. در چنين فضايى، تئورى توطئه به آسانى رشد مى‏كرد. بر اساس نگرش توطئه‏اى، هيچ رويدادى در صحنه بين الملل غير مترقبه و تصادفى نيست و بيگانگان تعزيه گردان حوادث سياسى هستند. بهار در اين باره مى‏نويسد:

«جرايد دمكرات از انقلاب لنين بسيار تمجيد كردند و به دوستى آن دولت اميدوار بودند. مأمورين دولت انگليس روى خوش به ما نشان دادند. مخالفين هم از بس ما را به هوادارى انگليس منسوب ساخته و از اين راه خواسته بودند ما را منفور سازند، وسيله‏اى به دست داده بودند كه با دولت انگليس كنار آييم و كشور خود را از شر دولت‏هاى بى عرضه و عوام فريب نجات بخشيم. ولى چه مى‏توان كرد با ملتى كه به منفى بافى بيشتر راغب است تا به كاركردن و تصميم گرفتن و مردانه با يك عقيده روشن پيش رفتن.»(13)

يكى از ويژگيهاى اساسى احزاب سياسى به عنوان يكى از اركان جامعه مدنى، ايجاد پل ارتباطى بين توده‏ها و حكومت مى‏باشد. در واقع احزاب بايد زمينه لازم براى مشاركت توده‏ها در امر حكومت را فراهم سازند.ولى يكى از بزرگ‏ترين ضعف‏هاى احزاب سياسى در ايران عدم ارتباط آنان با انتخاب كنندگان و مردم از يك طرف، و دولت از طرف ديگر بود؛ حتى حزب دمكرات كه مدعى عضويت افراد زيادى بود نتوانست ارتباط لازم را با طبقات حامى خود برقرار نمايد.

در ارتباط با دولت نيز شاه كماكان دولت را انتخاب مى‏كرد و دولت از مجلس رأى اعتماد مى‏گرفت و وزراء به پشتيبانى احزاب نياز چندانى نداشتند. پس مشخص است كه عدم رعايت ضوابط دمكراتيك از طرف گروه‏ها و احزابى كه خود از قِبَل دمكراسى پديدار شده بودند، وسيله‏اى براى ناكامى مشروطه خواهى و فرو غلتيدن حكومت مشروطه به دامان استبداد رضاخانى و رضاشاهى شدند.

وجوب حيات طبقات ميانى‏

در اوايل قرن سيزدهم، بازرگانان تحت تأثير عوامل خارجى، از شيوه سنتى به شيوه جديد تغيير مسير دادند. آنان در مرحله نخست، به تجارت كالا، به ويژه در عرصه خارجى، رونق بخشيدند و سپس توانستند در عرصه صنعتى سرمايه گذارى كنند. بدين ترتيب تجار به طور روزافزونى در حيات اجتماعى و اقتصادى ايران اهميت بيش‏ترى مى‏يافتند.

با وجود اين، ساختار نظام سياسى به گونه‏اى بود كه موانع جدى در راه پيشرفت تجار ايرانى قرار داده بود. آنان تلاش كردند با تشكيل مجلس وكلاى تجار، مانع تجاوز روزافزون نيروهاى مستبد داخلى و تهديد ملاكان و اعيان شوند. اما اين اقدام آنان با موفقيت همراه نشد؛ زيرا با دخالت‏هاى دولت و دسيسه‏هاى اعيان و ملاكان اين مجلس نتوانست تقاضاى تجار را برآورده سازد. تجارى كه تمامى مصايب خود را از حكومت خودكامه و استبداد و استعمار مى‏دانستند با همكارى علما و روشنفكران نظام قديم را برچيدند. آنان مشروطه را برقرار كردند، ولى به علت ضعف تجار، مشروطه گران زياد موفق نبودند.

تجار در اين دوره در مقايسه با دوره‏هاى قبلى شاهد موفقيت‏هاى زيادى در عرصه داخلى و خارجى بودند، اما با وجود اين، نتوانستند در مقايسه با تجار غربى موفقيت چندانى به دست آورند. سلطه حكومت خودكامه بر بازاريان و اعمال فشار بر آنان و اموال و دارايى‏شان مانند مصادره 000/800 تومان از حاج محمد حسين امين الضرب يا اخاذى‏هاى ديگر از تجار، باعث مى‏شد كه تجار دلگرمى زيادى به كار خود نداشته باشند. از طرف ديگر به سبب ناامنى راه‏ها، سرمايه تجار توسط سارقان در بين راه نيز به سرقت مى‏رفت. سياست نابرابر گمركى شرايط ناگوارى را براى تجار ايرانى در برابر گسترش تجارت بيگانه ايجاد كرده بود.

اگر چه تجار ايرانى از اواخر قرن 13 و اوايل قرن 14 به كارهاى نوينى مانند كارخانه سازى روى آوردند؛ ولى در اين زمينه موفق نشدند. به دلايل مختلف، از جمله مسائل سياسى و رفتار نابخردانه حاميان ايران و عدم احترام به مالكيت خصوصى افراد، سرمايه گذارى بلند مدت از طرف تجار ايران صورت نگرفت. كما كان كالاهاى صنعتى ايرانيان در مقايسه با كالاهاى مشابه خارجى توان رقابت نداشت.

با كاهش قيمت مواد خام، تجار ايرانى سست و ضعيف شدند. هر چند ضعف آنان به حدى نبود كه آنان را از حركت باز دارد، بلكه آنان در قيام هايى چون رژى و مشروطه نقش داشتند. ضعف طبقه تجار باعث شد تا بعد از انقلاب مشروطه براى آنان محدوديت‏هايى فراهم آيد و تداوم اين ضعف‏ها يكى از علل شكست مشروطه بود. انقلاب مشروطه تا حدودى عرصه سياسى را تغيير داده اما اين پيروزى در عرصه اقتصادى بسيار كم رنگ بود. تجار پس از انقلاب توانستند به موفقيت هايى در مجلس دست يابند، مانند: اخراج نوز بلژيكى، مخالفت با گرفتن وام از كشورهاى استعارگر و كنترل نفوذ سلطه سرمايه‏گذارى در ايران از اين قبيل بود. آنان ناكامى هايى نيز داشتند؛ مانند ناتوانى درتأسيس بانك ملى و سخت شدن شرايط مبادله كالا در بازار به دليل اوضاع نابسامان داخلى.

پس از به توپ بستن مجلس اول توسط محمد على شاه، وضعيت نابسامان تجارت داخلى بر تجارت خارجى نيز تأثير گذاشت. تداوم وضع نابسامان اجتماعى باعث شد كه تجار نتوانند روند رو به زوال قبل از مشروطه را متوقف نمايند. بنابراين، در عرصه تجارت خارجى، عدم تعادل و تناسب صادرات و واردات تداوم يافت و حتى بدتر شد. كسرى تراز پرداختى در اين دوره به اوج خودش رسيد. در كنار اين امر، همزمان با انقلاب مشروطه و دهه پس از آن نيز سرمايه داران خارجى بيش از پيش متوجه ايران شدند و به سرمايه گذارى‏هاى بزرگى دست زدند. وضعيت پيشين تجار پس از قيام مشروطه نيز تكرار شد؛ يعنى دوباره گرايش به توليد مواد خام و عرضه به بازارهاى جهانى. از طرف ديگر بحران مالى گريبان گير دولت‏هاى مشروطه خواه بود. دولت‏ها از برقرارى آرامش نيز ناتوان بودند. همه اين‏ها دلايلى بود كه تاجر ايرانى علاقه‏اى به سرمايه گذارى صنعتى نداشته باشد.

تجار در مجلس اول تا حدودى توانستند خواسته‏هاى خود را برآورده سازند، اما در مجلس دوم نقش كم‏ترى ايفا نمودند. آنان كه قبلاً حمايت و همراهى اصناف را داشتند، در اين دوره به علت تغيير قانون انتخابات، از حمايت اصناف محروم شدند. در عوض، عده‏اى از زمين داران جايگزين آن‏ها شدند. ساختار نظام ايران، ارباب رعيتى بود و مسلماً زمين داران علاقه‏اى به تغيير اين نظام نداشتند. از طرف ديگر، وضع نابسامان و آشفته كشور نيز مزيد بر علت شده بود و جلوى هر گونه اصلاحات را مى‏گرفت؛ از طرفى دولت با بحران مالى روبه‏رو بود و از طرف ديگر، نيروهاى بيگانه به ناآرامى دامن مى‏زدند. تمام تلاش مجلس و احزاب آن بود كه براى رفع بحرانى كه خارج از تحمل تجار بود، بكوشند. صنف تجار به دلايل مختلف در قبل و بعد از قيام به عنوان يكى از عناصر اصلى طبقه متوسط، زمينه‏هاى شكست اصلاحات سياسى انقلاب مشروطه را فراهم ساخت.(14)

ناامنى چند سويه

فشار دولت‏هاى روس و انگليس بر جامعه ايران، مشروطه را به كام مرگ كشاند. آن‏ها به دنبال مطامع استعمارى خود بودند و قصد چپاول اموال مشرق زمين را داشتند. انقلاب مشروطه، مردم ايران را نسبت به اين اهداف آگاه ساخت. از ميان توده مردم، مجاهدان به ميدان آمدند و رهبران برجسته‏اى در ميان آنان ظاهر شدند.

دولت‏هاى روس و انگليس در سال 1907 م. طى قرار دادى در خصوص مسائل ايران به توافق رسيدند و ايران را به نواحى قابل نفوذ دو طرف در شمال و جنوب تقسيم نمودند، و يك ناحيه بى طرف نيز در نواحى مركزى ايران در نظر گرفتند. بر اساس اين توافق بود كه دست روس‏ها در سركوب انقلاب ايران باز گذاشته شد، و محمد على شاه با استعانت از قواى روس، مجلس اول را به توپ بست. دولت‏هاى روس و انگليس كوشيدند حكومت قاجاريه را حفظ نمايند.

از طرف ديگر، دولت انگليس به بهانه ناامنى راه‏هاى جنوب كشور، با دادن اولتيماتوم به ايران، نيروى نظامى جنوب را تأسيس كرد. محمد على ميرزا هم با حمايت از روس‏ها به سوى پايتخت لشكر كشى كرد و پس از آن كه اين حركت دفع شد، دو دولت بر ايران فشار آوردند تا مستمرى شاه مخلوع را بپردازد. بى اعتنايى مورگان شوستر، خزانه‏دار آمريكايى، به توازن قدرت در ايران باعث شد تا دولت روسيه و وابستگانش واكنش شديدى نشان دهند. دولت روسيه به ايران اولتيماتوم داد و دولت انگليس هم با او همراهى كرد؛ اما مجلس زير بار نمى‏رفت. سرانجام دولت صمصام السلطنه بختيارى براى رهايى از اين مخمصه مجلس را منحل كرد و دوره موسوم به فترت آغاز شد.

روس‏ها قيام مردم در شهرهاى تبريز، رشت، انزلى و مشهد را با خشونت و قساوت سركوب كردند و آذربايجان و گيلان عملاً به اشغال نظامى در آمد. محاكمه‏هاى نظامى، پيگرد و اعدام تعدادى از آزادى خواهان و حبس يا تبعيد برخى گروه‏ها، مؤيد اين مطلب است. روسيه قصد نداشت نيروهايش را از ايران خارج سازد . از انحلال مجلس دوم تا وقوع انقلاب اكتبر در روسيه به سال 1917 دو دولت بزرگ حاكم بر امور ايران بودند.

جنگ جهانى اول نيز در شرايطى آغاز شد كه ايران در نازل‏ترين شرايط اقتصادى و سياسى قرار داشت؛ اما به خاطر موقعيّت ژئوپلتيكى اش ايجاب مى‏كرد كه هر چه زودتر موضع صريح و روشنى در قبال جنگ اتخاذ نمايد. مستوفى الممالك، رئيس الوزاء، نخست فرمان بى طرفى ايران در جنگ را به امضاى احمد شاه رساند. اين عاقلانه‏ترين سياست ممكن بود، اما ايران از اقتدار كافى براى حفظ بى طرفى خود برخوردار نبود. اولين ناقض بى طرفى ايران، دولت عثمانى بود. آنان مدعى بودند تا زمانى كه ايالات ايران در اشغال نظامى روس هاست، اين نقض بى طرفى است و دولت عثمانى نمى‏تواند بى طرفى ايران را در جنگ جدى و مؤثر بشناسد. اندكى پس از ورود قشون عثمانى و روسيه به ايران، نيروهاى انگليس نيز به بهانه جلوگيرى از انهدام تأسيسات نفتى خوزستان، وارد بحرين در خليج فارس شدند.

ايران نيازمند يك ارتش قوى و مجهز بود تا بتواند از بى طرفى خود دفاع نمايد، كه عملاً فاقد آن بود. نفوذ متحدين و پيشرفت آن‏ها در جنگ باعث شده بود كه براى حل اين معضل چاره‏اى بينديشند. امضاى قرار داد محرمانه 1915 م. به معناى تقسيم جهان ميان متفقين بود. در خصوص مسئله ايران نيز توافق شده بود كه منطقه بر اساس قرار داد 1907 به سهم بريتانيا ملحق شود. به دنبال اين توافق، بريگارد قزاق در شمال به «ديوزيون» مبدل و در جنوب ايران «S . P. R» توسط انگليس‏ها تشكيل گرديد. در نتيجه، اشغال ايران جنبه رسمى يافت. تجاوزات متحدين و متفقين به شكل افسار گسيخته‏اى جامعه ايران را به سرحد جنگ داخلى، طغيان سياسى، آشوب ملى و اضمحلال اقتصادى پيش برد.

پايان جنگ جهانى اول براى ايرانيان نويد بخش چيزى نبود؛ چون فقر اقتصادى، آشوب سياسى و آشفتگى ادارى در ايران حاكم شده بود. آن چه در اين ميان عرصه را بر نيروهاى سياسى ايران تنگ‏تر ساخت، خروج روسيه از صحنه سياسى ايران به دنبال انقلاب اكتبر بود. روسيه پس از انقلاب، اكثر نواحى اشغالى ايران را مسترد كرد و به قول مرحوم بهار، طنابى از دو طرف كشيده مى‏شد و گلوى ايران را مى‏فشرد. اين طناب از يك طرف رها شد، اما انگليسى‏ها قصد داشتند از اين موقعيت در جهت منافع خود بهره جويند، به همين دليل قرار داد 1919 را با دولت وثوق الدوله امضا نمودند.

آشفتگى صحنه سياسى و اقتصادى ايران و خاطرات بد ايرانيان از دوره مشروطه و خونريزى‏ها و جنگ هايى كه در اين مقطع صورت گرفت، باعث دلزدگى ايرانيان از حكومت مشروطه شد و نوعى گرايش عمومى جهت به قدرت رسيدن يك شخص مقتدر براى سامان دادن به اوضاع نابسامان در ايران شكل گرفت. در شرايطى كه بى نظمى و هرج و مرج بر جامعه مستولى شود، شرايط براى بروز يك ديكتاتورى هم فراهم مى‏شود. بهار در اين مورد مى‏نويسد:

«كمال مطلوب همه پيدا شد. دولت فعال و با دوامى كه با صلاحيت و پاكدامنى و جرئت بيايد و شروع به اصلاحات كند و نظم و نسقى به كارها بدهد و از هرج و مرج جلوگيرى كند، اين فكر ده سال بود در نظرها جاى كرده بود.»(15)

بر اين اساس، ديكتاتورى رضاخانى و سپس رضاشاهى در ايران شكل گرفت و بساط مشروطه را به كلى برانداخت.

سخن آخر

بى شك، انقلاب مشروطه يكى از تحولات مهم تاريخ ايران است. اين انقلاب به رغم ناكامى آن، در تحليل نهايى توانست تغييرات زيادى در ايران، خصوصاً از بعد سياسى، فراهم آورد. اين امر پايه حركت‏هاى دمكراتيك بعدى را در تاريخ معاصر ايران فراهم كرد. بررسى و تحليل علل عدم موفقيّت اين حركت مى‏تواند راه كارهاى مناسبى براى تحولات سياسى ايران خصوصاً در عصر حاضر فراهم آورد. به همين دليل پرداختن به اين امر خالى از فايده نخواهد بود.

برخى از مورخان، نقطه عطف شكست مشروطه خواهى در ايران را در اولتيماتوم روس‏ها به ايران و پايان عمر مجلس دوم و آغاز استبداد ناصر الملكى مى‏پندارند؛ اما به نظر نگارنده، براى تحليل علل شكست مشروطه بايد تحولات بعد از اين مقطع را نيز در نظر داشت؛ عواملى كه باعث شد شرايط صعود رضاخان در ربودن تاج و تخت سلطنت فراهم آيد.

اگر چه مشروطه خواهى در بيدارى ايرانيان نقش به سزايى داشت، امّا نتوانست به تمامى اهداف خود دست يابد و نهايتاً بر خرابه‏هاى ناشى از مشروطه خواهى، پايه‏هاى استبداد رضاخانى بنا شد.

فاعتبروا يا اولى الابصار!

پي نوشت ها:

1) تاريخ مختصر احزاب سياسى، ج 1، ص 30.

2) علل قانون شكنى در جامعه ايرانى، مسعود خسروى، ايران فردا، سال ششم، شماره 34.

3) امروز چه بايد كرد، احمد كسروى، چاپاك، چاپ چهارم، 1336، ص 9.

4) حيات يحيى، يحيى دولت آبادى، ج 2، تهران، فردوسى، چاپ سوم، 1361، ص 83.

5) جامعه ايران در ورود تفكر جديد، نوراله قيصرى، مجله پانزده خرداد، سال پنجم، شماره 21، ص 67.

6) كسروى و تاريخ مشروطه ايران، سهراب يزدانى، تهران، نشر نى، 1376، ص 101.

7) درد و درمان، ميرزا آقا خان كرمانى، محمد على اكبرى، راه نو، سال اول، شماره نهم، ص 31.

8) مشروطه بهترين شكل حكومت و آخرين نتيجه انديشه نژاد آدمى است، احمد كسروى، محمد على پايدارى (گرد آورنده)، ص 99.

9) تاريخ مختصر احزاب سياسى، ملك الشعراى بهار، ج 1، ص 351.

10) همان، ص 11.

11) همان، ج 2، ص 36.

12) همان، ج 1، ص 132.

13) همان، ص 17 و 18.

14) ضعف طبقه متوسط و مشروطيت، عباس سليمان نژاد، پايان نامه كارشناسى ارشد، تهران، دانشگاه تربيت مدرس، سال 1377.

15) تاريخ مختصر احزاب سياسى، ج 2، ص 30.